

تصمیم های ویرانگر ادر پاکستان بر علیه همسایگانش کی میگیرد؟؟؟

بیوست به گذشته (تحقیق و پژوهش استاد صباح)



- < پژوهش مستند در عملکرد سازمان جهنمی و جاسوسی { آی اس آی } >

پس از استقلال پاکستان در سال نوزده چهل هفت میلادی، دو سازمان جدید اطلاعات در این کشور ایجاد شد، اداره اطلاعات (IB) و اطلاعات نظامی (MI)، عملکرد ضعیف اداره اطلاعات در هماهنگی اطلاعاتی بین اردو، نیروی دریایی و هوایی در زمان جنگ هند-پاکستان در سال نوزده چهل هفت میلادی موجب تاسیس سازمان اطلاعات داخلی موسوم به (آی اس آی) در سال نوزده چهل هشت شد. تشکیلات این سازمان بگونه ی است که نیرو هایش از بین افراد سه گانه نیرو های اردو انتخاب و مامور جمع آوری و ارزیابی اطلاعات خارجی اعم از نظامی یا غیر نظامی می شوند.

(آی اس آی) زبیده افکار یک افسر استرالیایی الاصل اردو انگلیس به نام کاتوم است. در ابتدا (آی اس آی) هیچ گونه نقشی در جمع آوری اطلاعات داخلی، جز منطقه مرزی شمال-غرب و کشمیر آزاد، نداشت. در اواخر نوزده پنجاه که ایوب خان، رئیس جمهور پاکستان شد، نقش (آی اس آی) را در حفاظت از منافع پاکستان و تحت نظر گرفتن سیاست های ایوزیسیون و حفظ نقش اردو در پاکستان افزایش و توسعه داد. این سازمان پس از شکست در جنگ هند- پاکستان در سال نوزده شصت پنج، مجددا در سال نوزده شصت شش سازمان دهی شد. در این دوره مسئولیت جمع آوری اطلاعات سیاسی داخلی در شرق پاکستان نیز به این سازمان واگذار شد. بعدا در زمان انقلاب ملی گرایانه بلوچ ها در بلوچستان در اواسط نوزده هفتاد (آی اس آی) ماموریت یافت قلمرو بلوچستان را نیز پوشش دهد.

همه کسانی که جریانات سیاسی و تصمیم گیری در پاکستان را مورد مطالعه قرار می دهند، بدون شک نیازمند این موضوع هستند که دو کانون مهم قدرت در پاکستان را بشناسند. از زمان استقلال پاکستان از هند بریتانیایی کماکان دو کانون قدرت و

تصمیم‌گیری در پاکستان وجود داشته است که یکی نهاد دولت و دیگری اردوی پاکستان است. اردوی پاکستان و به خصوص سازمان اطلاعات آن مهم‌ترین نهاد تصمیم‌ساز در عرصه سیاست‌های داخلی و خارجی این کشور هستند از این‌رو در برخی برهه‌ها میان دولت و نظامیان همگرایی وجد داشته و در برخی مواقع نیز واگرایی‌های منجر به تنش بر این رابطه حکمفرما بوده است.

تا آن زمان که دولت‌های نظامی مانند دولت جنرال پرویز مشرف قدرت را در دست داشتند، اردو نیز با خیالی راحت نسبت به حفظ منافع خود در داخل و خارج از پاکستان روندی آرام در سیاست‌گذاری خود پیشه کرده است. اما با دخالت کشورهای غربی و بازیگران جهانی و آنجایی که در سال دوهزاروشش میلادی حکومت شبه‌دموکراسی آصف علی زرداری سکان هدایت کشور پاکستان را به عهده گرفت، اردو و سازمان اطلاعات آن به شدت احساس خطر کرده و رویکردی تقابلی در برابر تصمیم‌های دولت اتخاذ کردند.

با پایان دوره حکومت زرداری و روی کار آمدن حزب نواز شریف و انتصاب وی در سمت نخست‌وزیر به نظر می‌رسد روند تقابلی میان دولت و اردو شدت گرفته است.

نواز شریف که خاطرات بد دوران مشرف را هرگز فراموش نمی‌کند از ابتدای آغاز به کار دولت خود، سعی کرد تا اردو و به دنبال آن (آی.اس.آی) را به حاشیه براند غافل از اینکه اردو در تمامی نهادهای رسمی و غیررسمی پاکستان ریشه دوانده و اجازه آرامش به دولت‌های غیر همسو به خود را نخواهد داد.

یکی از مشکلات دولت‌های مختلف در پاکستان حضور و فعالیت گروه‌های متعدد شبه‌نظامی در مناطق قبیلی این کشور است و تاکنون دولت‌ها یا راه مبارزه را پیش گرفته‌اند و یا مذاکره که در هر دو حالت نیز تاکنون توفیقی حاصل نشده است. دولت نواز شریف نیز پس از گذشت روزهای کوتاه تصمیم گرفت بدون مشورت و مشارکت (آی.اس.آی) از در مذاکره با طالبان پاکستان درآمده و اوضاع در مناطق قبیلی را در دست گیرد.

با این حال شاهد آن هستیم که اردو پاکستان تاکنون مانع بزرگی بر سر راه این موضوع ایجاد کرده و مجوز تصمیم‌گیری در مذاکرات را صادر نکرده است. حال با توجه به مطالبی که عنوان شد مشخص می‌شود که دولت‌ها در پاکستان چاره‌ای جز کنار آمدن با اردو و (آی.اس.آی) ندارند که در غیر این صورت در پیشبرد اهداف و سیاست‌های خود با مانعی بزرگ روبرو خواهند بود.

به گفته هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه آمریکا، دلیل بزرگ‌ترین مشکلی که پاکستان با آن مواجه است، این است که آمریکا پاکستان را پس از جنگ سرد رها کرد بدون آن‌که شبکه‌های جهادی را که برای مقابله با نیروهای شوروی شکل گرفته بود، خلع سلاح کند. این مسئله باعث هرج و مرج در جامعه پاکستان شد و مشکل امروز پاکستان ریشه در جنگ افغانستان و همراهی با آمریکا دارد. تعداد زیادی از پاکستانی‌ها جنرال «حمید گل» رئیس سابق اطلاعات اردوی پاکستان را مسئول شکل‌گیری طالبان می‌دانند. حمید گل بارها تأیید کرده است که خود وی طالبان را شکل داد تا در برابر روسیه مبارزه‌ای مقدس کنند اما دیگر موفق نشد آنها را خلع سلاح کند.

منطقه قبیلی که به اختصار (FATA یا) «منطقه به لحاظ اداری خودمختار» خوانده می‌شود، به وسیله خط دیورند (خط مرزی افغانستان و پاکستان که هیچ‌گاه مورد قبول افغانستان واقع نشده است) از افغانستان جدا می‌شود. به لحاظ جغرافیایی، منطقه قبیلی از غرب با افغانستان همسایه است، از شرق با دویالت سرحد و پنجاب پاکستان و از جنوب با ایالت بلوچستان

پاکستان هم‌مرز است. بر اساس ارقامهای ارائه شده نفوس این منطقه سه تا چهار میلیون نفر است. اکثر نفوس این منطقه بگونه قبیله‌ی زندگی دارند و فقط سه تا چهار درصد آنها در شهر زندگی می‌کنند. مهم‌ترین شهرهای این منطقه عبارتند از - میرانشاه، رازمک، دارا بازار و وانا. منطقه قبایلی به هفت ناحیه قبیله‌ای تقسیم می‌شوند که عبارتند از - مهند، باجور، کورام، اورکزی، خیبر، وزیرستان جنوبی و وزیرستان شمالی. اگرچه ساکنان این منطقه همگی پشتون هستند اما خود به گروه‌های قومی کوچک‌تر تقسیم می‌شوند که با نام همان نواحی قبیله‌ای خوانده می‌شوند. این منطقه به‌صورت خودمختار اداره می‌شود و اگرچه در خاک پاکستان قرار دارد اما دولت مرکزی پاکستان و یا دولت‌های ایالتی حق مداخله در امور داخلی این منطقه را ندارند.

تا قبل از مداخله آمریکا در افغانستان، منطقه قبایلی فقط در پرتو اختلافات پاکستان و افغانستان بر سر «خط دیورند» مورد توجه قرار می‌گرفت اما پس از حمله آمریکا، طالبان در این منطقه مستقر شدند و از این زمان به بعد بود که منطقه قبایلی به محلی برای مشاجره تبدیل شد. این مشاجره دارای سه وجه بود، پاکستان و سران منطقه قبایلی، پاکستان و آمریکا، پاکستان و افغانستان. مشاجره پاکستان با سران قبایل یک وجه تاکتیکی و یک وجه استراتژیک داشت، وجه تاکتیکی حول مخالفت ظاهری پاکستان با سران قبایل به‌دلیل پناه دادن به طالبان و القاعده دور می‌زد. وجه استراتژیکی تلاش پاکستان برای بهره‌برداری از وضع موجود جهت بسط حاکمیت خود به منطقه قبایلی بود. در همین حال افغانستان و آمریکا، دولت پاکستان را به دلیل استقرار طالبان و القاعده در خاک این کشور (منطقه قبایلی) مورد نکوهش قرار دادند. صرف‌نظر از این مسائل، واقعیت این است که منطقه قبایلی می‌تواند به عنوان ابزاری در دست پاکستان یا افغانستان جهت تعدیل و تنظیم رفتار یکدیگر مورد استفاده قرار گیرد. قومیت و خودمختاری منطقه قبایلی یک عامل کلیدی در نقش‌آفرینی این منطقه در مناسبات افغانستان و پاکستان است.

هرگاه افغانستان اراده کند می‌تواند با بهره‌گیری از ناسیونالیسم قومی و زبانی، ساکنین قبایل را علیه پاکستان تحریک کند و بر عکس پاکستان نیز می‌تواند با تحریک همین احساسات آنها را علیه دولت کابل تحریک کند. در حال حاضر به دلیل استقرار طالبان در این منطقه و نیز به‌دلیل حمایت پاکستان از طالبان، منطقه قبایلی به‌سود پاکستان عمل می‌کند. اما هرگاه پاکستان قصد داشته باشد علیه طالبان عمل کند و یا حاکمیت خود را بر این مناطق گسترش دهد، ساکنین قبایل به سمت افغانستان و علیه پاکستان وارد عمل می‌شوند.

از میان افسران پر نفوذ پاکستان که هدایت سیاست‌های پیچیده این کشور را در عرصه افغانستان بر عهده داشته‌اند، جنرال حمید گل شهرتی افزون‌تری دارد. جنرالی که در تقاعد همچنان مؤثرترین فرد در رابطه با افغانستان و گروه طالبان شناخته می‌شود. ردپای افسر سایه‌نشین پاکستانی‌ها را در همه کانون‌های تصمیم‌سازی می‌توان سراغ گرفت. او به‌طور مستقیم یا با واسطه در همه نشست‌هایی که پیرامون مسائل استراتژیک طالبان در پایتخت‌های اروپایی و عربی برگزار می‌شود حضور دارد؛ علاوه بر این در اسلام‌آباد، سرحد و کوئته دفتر جنرال و شرکایش محل آمد و رفت دیپلمات‌ها یا مأموران کشورها یا عناصر مؤثر قبایل و گروه‌های افغانی و پاکستانی است.

حمید گل در کنار نقش‌های امنیتی و ضداطلاعاتی، به کار مطالعاتی و مراودات رسانه‌ای همت می‌گمارد، دارای مؤسسه طرح در حوزه افغانستان و کشورهای اسلامی است و به‌طور پیوسته مقالاتی به قلم خود یا همکارانش در نشریات منطقه یا رسانه‌های فرا منطقه‌ای به چاپ می‌رساند.

حمید گل همه این نفوذ و شهرت خویش را مدیون ریاست مهم ترین رکن قدرت پاکستانی ها یعنی سازمان اطلاعات اردو یا همان آی اس آی است. سازمانی که زمانی نیروی پشت صحنه قدرت یابی طالبان به حساب می آمد اما امروز همه مردم عادی افغانستان و پاکستان آن را می شناسند. البته برخی ناظران بر این باورند که بیش از آن که حمید گل نفوذ خویش را مدیون این سازمان باشد این سازمان آی اس آی است که نفوذ افسانه ای خود بویژه در زمینه طالبان را در سایه يك دهه ایام رهبری او کسب کرده است.

این سخن با واقعیت های تاریخ افغانستان و مستندات ظهور پدیده عرب های افغان که بعداً منجر به تولد جریان طالبان شد تناسب دارد زیرا حمید گل درست در برهه ای بر کرسی رهبری سازمان ISI تکیه می زند که آن توافق تاریخی سه جانبه میان آمریکا ، عربستان سعودی و پاکستان برای تجهیز و تسلیح تندروهای سلفی شکل می گیرد یعنی سال های 1987 تا 1989. آن گونه که منابع آمریکایی نیز بار ها اعلام کرده اند. در پروسه راه اندازی هسته اول نظامیانی که بعداً به القاعده و سازمان «اسامه بن لادن» شهرت یافت دو عنصر عالی رتبه اطلاعاتی عربستان و پاکستان نقش آفرین بوده اند: شاهزاده ترکی الفیصل رئیس استخبارات عربستان و جنرال حمید گل رئیس وقت I. S. I. صرف نظر از داستان هایی که در رسانه های غرب راجع به دوستی آن روز الظواهری و بن لادن با شاهزادگان سعودی و حمید گل نقل شده این نکته در گزارش اغلب منابع اطلاعاتی قید شده که تشکیل شبکه فراملیتی سلفی های تندرو در سال های منتهی به فروپاشی شوروی در سایه تعلیم شیوه های نوین عملیاتی و آموزش های ایدئولوژیک صورت گرفت که افسران تحت امر حمید گل و مربیان تحت پوشش سعودی ها آن را به انجام رساندند. اغلب کارشناسان افغانستان در توصیف میراث تفکر این جنرال از او به عنوان کسی که در عین داشتن باورهای ایدئولوژیک توانایی شایانی در محافظه کاری و مصالحه دارند یاد می کنند. به باور این کارشناسان، حمید گل از زمره افسرانی است که از حیث بازیگری سیاسی در سطح بالاتری از جنرال مشرف قرار می گیرد.

گواه این امر نیز همانا باقی ماندن او در مرکز مناسبات سیاسی پاکستان نزدیک دو دهه پس از ترك آی اس آی است. اما گواه مهم تر از این ارتباطات سیاسی امروز جنرال است. او با آن که اکنون پرچم يك ایدئولوژیست اسلامی را برافراشته و مدعی آن است که نقش يك نیروی پشتیبان را در تقویت جریان های ضد غربی ایفا می کند اما در عین حال همه ارتباطات سنتی خود را با کانون های دیپلماسی غرب و نیز کشورهای شیخ نشین عرب حفظ کرده است.

برای درک این بخش از نقش های جنرال کافی است به سفر ها و مذاکراتی که او در جریان توافقات مشرف و بوتو با طرف های انگلیسی و سعودی در لندن و ابوظبی انجام داد، نگاه شود.

همانند سایر افسران سیاست پیشه اسلام آباد، پیچیده ترین وجه از شخصیت حمید گل آنجا نمایان می شود که او در يك سو نقش عقبه فکری طالبان و حرکت های به اصطلاح ضد آمریکایی را ایفا می کند و در سوی دیگر در کانون بحران های منطقه طرف مشورت مدیران ادارات انگلیس، عربستان یا آمریکا قرار می گیرد. چند وجهی بودن اندیشه و شخصیت این جنرال در آخرین مواضعی که او پیرامون بحران اخیر پاکستان و افغانستان اتخاذ کرده به وضوح پیداست. او جنگ آمریکا و ناتو علیه طالبان و نیز درگیری مشرف با نیروهای تندرو سلفی را به چالش می کشاند. پس از هر سفر مقام های نظامی و سیاسی آمریکا به پاکستان، حمید گل نشست خبری برای نقد این سفر ها برگزار می کند و دائم در باره خطرات نفوذ آمریکا و غرب در این خطه از سرزمین های اسلامی سخن می راند.

تحلیلگران معتقدند که در روابط این جنرال با طرف های آمریکایی حوادث مهمی رخ داده است که او را به اتخاذ این تاکتیک مبارزاتی واداشته است. برخی از این تحلیلگران گفته اند که حمید گل پس از ضیاء الحق قویترین نامزد رهبری سیاسی پاکستان بود و جنرال، همانند اسلاف نظامی اش خود را برای نشستن بر کرسی ریاست جمهوری مهیا ساخته بود اما چند اتفاق موجب شد موضوع نامزدی او نزد آمریکا در سال های آخر دهه نود برهم خورد. عامل اصلی از دید این ناظران چرخش موضع سران القاعده و سپس حادثه یازده سپتامبر بود که نیروهای وفادار به حمید گل را به سمت رویارویی با آمریکا در افغانستان کشاند.

حمید گل به حمایتش از اسامه بن لادن رهبر القاعده و طالبان ادامه داد. نشریه دی سایت آلمان نوشته است که جنرال در این برهه خواسته های دولت بوش برای همکاری اطلاعاتی جهت تعقیب و بازداشت سران القاعده و طالبان را رد کرد. او در واقع وقتی میان شراکت با آمریکا و دوستی با طالبان مخیر شد گزینه دوم را ترجیح داد. بر اساس گزارش این رسانه این تصمیم تاریخی جنرال در آن برهه لطمه جدی به نقشه جنگ ضد ترور وارد کرد تا حدی که يك کارشناس گفته بود که اشرف او بر شبکه سلفی ها به اندازه ای بود که گفته می شد «اگر کسی بخواهد بداند که بن لادن اکنون کجا است، باید از ISI و حمید گل سراغ گیرد.»

آنچه از گفته های جنرال بر می آید او مایل بوده که حتی پس از حضور نظامی آمریکا در افغانستان نوعی مصالحه میان شاگردانش با طرف های آمریکایی به وجود آورد اما وقتی نقشه سقوط طالبان را می بیند نگاه او تغییر می کند. پس از این است که آهنگ سخن او خطابه های دشمنی و ستیز با آمریکا را پیدا می کند تا حدی که در فرادای سقوط طالبان از افغانستان فریاد بر می آورد: خدا آمریکا را نابود سازد. حمید گل بعد ها در مصاحبه خود داستان این رویگردانی خود را به وضوح روایت کرده و می گوید: بیرون کردن طالبان از افغانستان را خیانت به ملت افغان و علت روگردانی من از آمریکا شد و من از آمریکا رو گردان شدم، زیرا آنان به ملت افغان خیانت کردند. اما برحسب گزارش های منتشر شده، واقعه دیگری که روابط نیروهای امنیتی آمریکا با این جنرال را به حالت تعلیق می آورد حمایت او از قدیرخان پدر اتمی پاکستان است و این که این جنرال از زمره کسانی است که همه اهرم های نفوذ خود را به کار می گیرد تا مانع از دسترسی شبکه های اطلاعاتی آمریکا به مرکز قدیر می شود.

معیارهای دوستی و دشمنی جنرال متفاوت از آن چیزی است که ما تصور می کنیم. او با آن که يك نیروی کارکشته اطلاعاتی است اما در روابط بین الملل خویش همانند يك دیپلمات عمل می کند. نکته ای که از دیپلماسی این جنرال می توان فهمید این است که او نمی خواهد میراثی که خود با عنوان مبارزان رهایی بخش از آن یاد می کند و ما به عنوان طالبان یا عرب های افغان می شناسیم از بین برود. حمید گل این ایده خود را در آخرین مصاحبه اش به اشپیگل می گوید: بلی من از مبارزان رهایی بخش در افغانستان پشتیبانی می کنم - طالبان برای من مبارزان رهایی بخش هستند. آنان علیه اشغال و بردگی توسط غرب مبارزه می کنند، چنان که آنان پیش از این علیه شوروی ها و انگلیس ها جنگیده اند. به این صورت پس از يك دوره، جنرال در حالی که برگ نفوذ خود در شبکه شبه نظامیان طالبان را حفظ کرده در پروژه جدیدی طرف مشورت نیروهای تصمیم گیر غرب و اعراب قرار می گیرد. پیش از آنکه نمایندگان عربستان و انگلیس به دیدار او بروند جنرال چراغ سبز اولیه را نشان داده بود. او کارنامه مشرف را ناکام خوانده و در مقام يك استراتژیست اعلام کرده بود که یکی از راه های گریز از شکستی که در کمین مشرف و شرکای غربی آن نهفته است همانا بازگشت رهبران

تبعیدی، و پیاده کردن تز دولت ملی در کشور است.

حمید گل این جمله را بار ها خطاب به مشرف و غرب بیان کرد که مردم سرخورده پاکستان با ناامیدی از حکومت مشرف واقعاً به افراطی ها رو می آورند. این سخنی بود که به مذاق همه تصمیم گیران غرب خوش آمد و با همین ایده بود که آمریکا و شرکای منطقه ای آن در این سوی خلیج فارس سناریو بازگرداندن بوتو و شریف را دنبال کردند. اکنون که این سناریو تاحد زیادی به بار نشسته است جنرال خود را کامیاب می بیند.

حمید گل بخشی از فعالیت های تشکیلاتی خویش در رابطه با عرب های افغان و طالبان را در زمان نخست وزیری بی نظیر بوتو به انجام رساند، از همین روست که او در یکی از گفت و گوهایش پس از بازگشت بوتو به پاکستان، به دوستانش توصیه کرد که تهدید های بی نظیر در زمینه مبارزه با طالبانسیسم را چندان جدی نگیرند. آشفتهگی سیاست در پاکستان تأثیر مستقیم و دامنه داری بر اوضاع افغانستان خواهد گذاشت. از این منظر می توان گفت که آشفتهگی سیاسی و اجتماعی پاکستان تأثیر منفی بر سیاست خارجی این کشور خواهد گذاشت چراکه این بی نظمی ها توجه و دلمشغولی های دولت را به داخل معطوف می کند و مانع از پیگیری مؤثر سیاست خارجی می شود. علاوه بر این، ضرورت تخصیص منابع جهت استقرار ثبات در داخل، باعث کاهش تخصیص منابع به حوزه های خارجی می شود. بنابراین می توان به این نتیجه رسید که آشفتهگی های سیاسی – اجتماعی در پاکستان بر سیاست خارجی این کشور در افغانستان تأثیر منفی می گذارد. درخصوص تأثیر تحولات اخیر پاکستان بر افغانستان باید این ملاحظه مدنظر قرار گیرد که کدام بخش از تحولات این کشور از برجستگی بیشتری برخوردار بوده و وجه غالب در تحولات سیاسی این کشور به حساب می آید. اگر دو ماه اخیر را مبنای تحولات سیاسی افغانستان قرار دهیم، چند اتفاق مهم در پاکستان حادث شده است: تفاهم مشرف – بوتو برسر تقسیم قدرت. جنگ اعلام نشده گروه های رادیکال علیه مشرف و ائتلاف او با بوتو.

انتخابات ریاست جمهوری. اعلام وضعیت فوق العاده.

تأیید ریاست جمهوری مشرف از سوی دیوان عالی پاکستان.

اگرچه تمام این مسائل در چهارچوب زمانی و موضوعی خاصی اتفاق افتاد اما هر یک از آنها دارای تأثیرات و پیامدهای خاص خود بوده است. از این منظر، هم می توان آثار هر یک از این تحولات را به تنهایی بر اوضاع افغانستان مورد ارزیابی قرار داد و هم می توان تأثیر سرجمع آنها را بر افغانستان سنجید.

از آنجا که تحولات پنج گانه فوق در امتداد هم اتفاق افتاده و دارای ارتباط کاملاً منطقی با هم هستند، تجمیع آنها در یک موضوع و سنجش تأثیر این موضوع بر تحولات عرصه افغانستان منطقی تر به نظر می رسد. اگر بخواهیم تحولات پنج گانه فوق را در یک موضوع جمع کنیم، «آشفتهگی سیاسی و اجتماعی» عنوان مناسبی برای آن است. از این منظر، شکی نیست

که آشفتهگی سیاسی و اجتماعی، تأثیراتی منفی بر سیاست خارجی کشوری که دچار آشفتهگی است می گذارد؛ زیرا این آشفتهگی ها توجه دولت ها را به داخل معطوف می کند و مانع از پیگیری مؤثر سیاست خارجی توسط آنها می شود. علاوه بر این، ضرورت تخصیص منابع جهت استقرار ثبات در داخل، باعث کاهش تخصیص منابع به حوزه های خارجی می شود و بالاخره اینکه بی ثباتی در داخل، به پرستیژ کشورها در خارج لطمه می زند. با توجه به این ملاحظات، یک فرضیه می تواند این باشد که آشفتهگی های سیاسی – اجتماعی در پاکستان بر سیاست خارجی این کشور در افغانستان تأثیر منفی می گذارد و

مانع از آن می‌شود که اسلام‌آباد بتواند سیاست‌های گذشته خود را در افغانستان (حمایت از طالبان) به‌طور مؤثری تعقیب کند.